

Determining the Amount of *Thaman* in Text of Sale Agreements (Case Study of Buying and Selling Real Estate)¹

Sayed Ali Sedaqat 

Teacher of high levels of Qom seminary; (Corresponding Author);
ali.sedaghat1372@gmail.com

Gholamali Masouminia

Assistant Professor Of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Razavi
University of Tehran, Iran; masuminia_ali@yahoo.com;

Mahmoud Ganjbakhsh

Assistant Professor, Department of Quranic Sciences and Hadith, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University of Tehran, Iran; ganjbakhsh@khu.ac.ir;

**Justārḥā-ye
Fiqhī va Uṣūlī**


Vol.9, No.33
Winter 2024

Receiving Date: 2022-01-12; Approval Date: 2022-07-02

159

Abstract

Today, in many sale agreements, including a number of real estate purchases and sales, determining the amount of *thaman* (price) at the time of signing the agreement is either not possible or entails great risk. While many jurists have considered determining the amount of *thaman* at the time of signing the agreement as a

1. *Sedaqat- A; (2024); “Determining the Amount of mabī’ in Text of Sale Agreements”;* *Joṣṭar_ Hay Fiqhi va Usuli*; Vol: 9; No: 33; Page: 159-190;  10.22034/JRJ.2022.61417.2306

© 2023, Author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

condition for the validity of the sale agreement, and this condition has been specified in Article 338 of the Civil Code of Iran. The main question is whether the determination of the amount of *thaman* is an imperative rule and a condition for the validity of the sale, or is it enough for the validity of the agreement to provide a clear and indisputable process in the text of the agreement for determining the *thaman* in the future of the agreement? This study concerns the evidence of the necessity of determining the *thaman* – including the Prophet Muḥammad's *ḥadīth* of the prohibition of the *gharar* (risk-taking) sale – demonstrate that not only is there no evidence for the first possibility, but a *ṣaḥīḥ* narration correctly indicates the second possibility. This study has dealt with analytical-critical data processing with the textual-revealed method.

Keywords: Determining the amount of *thaman*, Text of sale agreements, Sale agreement, *Gharar*, *khatar*.

Justārḥā-ye
Fiqhī va Uṣūlī

Vol.9, No.33
Winter 2024

160

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تعیین مقدار مبیع در متن قرارداد بیع^۱

سید علی صداقت  ID

دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دانشجوی کارشناسی ارشد رشته اقتصاد دانشگاه قم. (نویسنده مسئول) قم. ایران. ali.sedaghat1372@gmail.com

محمود گنج بخش

دکترای حقوق بین الملل و استادیار گروه اقتصاد و بانکداری اسلامی دانشکده اقتصاد دانشگاه خوارزمی. تهران. ایران.
ganjbakhsh@khu.ac.ir

غلامعلی معصومی نیا

دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم
دانشیار دانشکده اقتصاد و مدیر گروه اقتصاد و بانکداری اسلامی دانشگاه خوارزمی. تهران. ایران.
masuminia_ali@yahoo.com



تعیین مقدار مبیع در
متن قرارداد بیع

۱۶۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۱

چکیده

امروزه در بسیاری از قراردادهای خرید و فروش، تعیین مقدار مبیع در متن قرارداد، یا ممکن نیست یا دشواری‌های فراوانی در پی دارد و هرگز عرفی نیست؛ حال آن که به نظر مشهور میان فقها، «تعیین مقدار مبیع در متن قرارداد بیع»، شرط صحت آن است. از این رو پرسش اصلی این مقاله آن است که آیا ادله این شرط، شامل همه انواع مبیع می‌شوند یا دلالت آن‌ها مطلق نبوده و شامل قراردادهایی که تعیین مقدار مبیع در زمان انعقادشان امکان‌پذیر یا عرفی نباشد، نمی‌گردد و اگر طرفین، سازوکاری منضبط و فرآیندی عادتاً اختلاف‌ناپذیر در متن قرارداد برای امکان روشن شدن مقدار مبیع در آینده قرارداد

۱. صداقت، سیدعلی و دیگران. (۱۴۰۲). «تعیین مقدار مبیع در متن قرارداد بیع». فصلنامه علمی پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی. ۹: ۴۰۴-۳۳. صص: ۱۵۹-۱۹۰.

پیش‌بینی کنند، برای صحت قرارداد کافی است؟

بررسی‌های این مقاله با روش تحلیلی - انتقادی، به این نتیجه دست یافته است که اگر مبیع، وزنی یا پیمانانه‌ای باشد، تعیین چنین سازوکاری کافی نیست و تعیین مقدار مبیع در متن قرارداد، شرط است مگر در صورتی که اولاً تعیین مقدار آن در زمان انعقاد قرارداد با روش وزن یا پیمانانه کردن، امکان‌پذیر یا عرفی نباشد و ثانیاً بیع، از نوع نقد یا نسیه باشد و نه سلم. اما اگر مبیع شمارشی باشد، تعیین آن فرآیند منضبط در متن قرارداد کافی است و تعیین مقدار مبیع در زمان قرارداد، صرفاً در صورتی شرط است که اولاً معامله سلم باشد و ثانیاً تعیین مقدار مبیع در زمان عقد از طریق شمارش، امکان‌پذیر و عرفی باشد.

کلید واژه‌ها: قرارداد بیع؛ شرط صحت؛ تعیین مقدار مبیع؛ بیع سلم.

مقدمه

یکی از رایج‌ترین گونه‌های عقد بیع در روابط تجاری مدرن، «خرید و فروش سهام شرکت‌ها» است و هرروزه سرمایه‌گذاران بسیاری در دنیا، «بازار سهام» را بستری برای تبادلات گسترده مالی خود قرار می‌دهند.

حال در صورتی که در تحلیل ماهیت این دسته از قراردادهای دیدگاه «تبادل اموال و دارایی‌های عینی شرکت» - و نه «تبادل شخصیت حقوقی شرکت» - را بپذیریم، به روشنی در بسیاری از موارد، خریدار سهم در زمان قرارداد از ارزش دقیق آن مقدار از دارایی‌های عینی شرکت که این ورق سهم، سند آن است، اطلاعی ندارد و دقیقاً نمی‌داند که حقیقت خرید این سهم، خرید چه کسر مشخصی از اموال آن شرکت است؛ زیرا شرکت نمی‌تواند در لحظه لحظه‌ای که سهامش خرید و فروش می‌گردد، آمار دقیقی از میزان اموال شرکت - که حاصل جمع آخرین مقدار تولیدات به فروش نرفته، آخرین میزان نقدینگی، آخرین ابزارآلات و تجهیزات قابل استفاده، آخرین میزان کارمندان متعهد به کار و ... است - ارائه کند.

هم‌چنین در قراردادهای حوزه انرژی و نیز قراردادهای استخراج مواد معدنی، هنوز تجهیزاتی که بتوان با آنها برآورد دقیقی از میزان ماده درون یک میدان یا معدن (از قبیل نفت، گاز و طلا) در لایه‌های مختلف آن ارائه داد، وجود ندارد یا لااقل برای بسیاری از کشورها در دسترس نیست و لذا مقدار کالای فروخته شده به پیمانکار بر

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۳

زمستان ۱۴۰۲

۱۶۲

اساس وزن و پیمانانه قابل اندازه گیری نبوده، سنجش مقدار مبیع در معاملات فروش، کسر مشخصی از مواد استخراج شده از درون یک میدان یا معدن به شرکت پیمانکار، صرفاً بر اساس معیارهایی از قبیل «مقدار استخراج شده تا زمانی مشخص» امکان پذیر است؛ به عنوان مثال فرض کنید «شرکت ملی نفت ایران» که خود را از تأمین نقدینگی یک میلیارد دلاری اجرت شرکت پیمانکار در مقابل استخراج نفت داخل یک میدان نفتی ناتوان می بیند، با شرکت پیمانکار قرارداد می بندد که تا پنج سال، ۴۰ درصد از نفت استخراج شده از این میدان نفتی را به قیمت هر بشکه ۲۰ دلار - که مثلاً حدود ۳۰ درصد بهای نفت در بازار جهانی است - بفروشد و دقیقاً معلوم نیست که ظرف مدت پنج سال، چند میلیون بشکه نفت از این میدان قابل استخراج است. اینها در حالی است که بسیاری از فقها، «تعیین مقدار مبیع در متن قرارداد» را شرط صحت عقد بیع دانسته اند (از آن جمله رک: علامه حلی، ۱۴۱۴ق. ۷۱/۱۰-۷۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق. ۴۱۷/۲۲؛ انصاری، ۱۴۱۵ق. ۴/۲۱۰) و حتی ابن زهره هرگونه مخالفتی با این حکم را نفی کرده است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق. ۲۱۱)؛ هم چنین در ماده ۳۴۲ قانون مدنی آمده است: «مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد».

تعیین مقدار مبیع در
متن قرارداد بیع
۱۶۳

با توجه به این مطالب، پرسش این تحقیق، آن است که دلیل اشتراط تعیین مقدار مبیع در متن قرارداد بیع چیست؟ آیا این ادله، بر اشتراط این شرط در همه انواع عقد بیع و در نتیجه بطلان قراردادهای نوپدید یاد شده دلالت دارند؟ یا این که اطلاقی در این ادله وجود نداشته، می توان برخی از قراردادها را استثناء کرد؟

پیش از آغاز بررسی ادله، تذکر به دو نکته پیرامون محدوده دقیق پرسش تحقیق، ضروری به نظر می رسد؛ زیرا صاحب حدائق با غفلت از این دو نکته، روایاتی را مؤید نظر خود - مبنی بر عدم اشتراط علم به مقدار مبیع - ذکر فرموده اند که ارتباطی به بحث ندارد (بحرانی، ۱۴۰۵ق. ۱۸/۴۶۴-۴۶۵).

الف: پرسش تحقیق، شامل قراردادهایی که مقدار بخشی از مبیع مشخص بوده و مقدار دقیق کل آن با یک محاسبه ساده ریاضی قابل محاسبه است، نمی شود و بزرگانی که علم به مقدار مبیع را شرط می کنند، در صورتی که مثلاً چهل ظرف از یک کالا فروخته شود و معلوم باشد که هر ظرف مثلاً محتوی چهار و نیم کیلو از

آن کالا است، معامله را صحیح می‌دانند.

هم‌چنین در صورتی که معلوم باشد که هر کیلو از آن کالا، ۱۲۰ هزار تومان قیمت دارد و مشتری بگوید به اندازه یک میلیون تومان از آن کالا را خریداری می‌کنم، همین مقدار نیز برای صحت قرارداد کافی است.

نظر به این نکته، نادرستی تمسک صاحب حدائق به این روایت معلوم می‌شود:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَشْتَرِي مَائَةَ رَاوِيَةٍ مِنْ زَيْتٍ فَأَعْرِضْ رَاوِيَةً وَائْتِنِي فَأَزْنُهُمَا ثُمَّ أَخْذُ سَائِرَهُ عَلَيَّ قَدْرَ ذَلِكَ قَالَ لَا بَأْسَ». از عبدالملک بن عمرو روایت شده که: به امام صادق عليه السلام گفتم: من صد مشک روغن زیتون خریداری می‌کنم و یکی دو مشک را وزن می‌کنم و بقیه را به حساب همان وزن، در نظر می‌گیرم. فرمودند: اشکالی ندارد (کلینی، ۱۴۰۷، ۱۹۴/۵ و شبیه آن: صدوق، ۱۴۱۳، ۲۲۶/۳؛ طوسی، تهذیب، ۱۴۰۷، ۱۲۳/۷).

بلکه شیخ انصاری به شبه این روایت، برای اشتراط علم به مقدار مبیع استدلال کرده‌اند، با این تقریب که: در ذهن سائل، اصل لزوم علم به مقدار مبیع وجود داشته لکن شبهه‌اش آن بوده که آیا عملیات اندازه‌گیری باید درباره کل مبیع صورت گیرد یا برای بعضی آن - در صورتی که سبب شناخت مقدار کل باشد - نیز کفایت می‌کند؟ و امام عليه السلام هم این ذهنیت او را تقریر و تأیید فرموده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵، ۲۱۳/۴).

ب: پرسش تحقیق شامل خرید و فروش‌هایی که اگرچه مقدار مبیع با علم وجدانی روشن نیست اما مقدار آن به واسطه اماره‌ای که توسط شارع حجت شمرده شده، معلوم است، نمی‌شود و قائلین به «اشترط علم به مقدار مبیع»، به حصول اماره حجت از نگاه شارع اکتفا می‌کنند.

از این رو تمسک صاحب حدائق به این روایت نیز برای اثبات عدم اشتراط علم به مقدار مبیع صحیح نیست:

«سَأَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي الطَّعَامَ أَشْتَرِيهِ مِنْهُ بِكَيْلِهِ وَ أَصَدَّقُهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ وَ لَكِنْ لَا تَبِعُهُ حَتَّى تَكَيْلَهُ»: عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق عليه السلام پرسید: مردی طعامی را می‌خرد و من هم با همان پیمان‌های که او

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۳

زمستان ۱۴۰۲

۱۶۴

(درباره مقدار طعامها) انجام داده، از او می‌خرم و او را در گفته‌اش تصدیق می‌کنم. امام علی^{علیه السلام} فرمود: ایرادی ندارد و لکن تو آن را تا پیمانہ نکرده‌ای، به دیگری نفروش (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۳/۲۱۰).^۱

نادرستی تمسک به این روایت نیز از آن رو است که حضرت در صدد نفی اشتراط تعیین مقدار مبیع نبوده‌اند بلکه مقصودشان جعل حجیت برای اخبار بایع از مقدار مبیع - آن هم فقط به اندازه صحت همان بیع و نه صحت بیع دوباره آن توسط راوی به دیگری - بوده است بلکه به نظر می‌رسد ظاهر این روایت هم تقریر و تأیید ارتکاز راوی مبنی بر لزوم اندازه‌گیری مبیع باشد با این ملاحظه که در علم بدان، اخبار بایع نیز کافی است.

پیشینه تحقیق

پیش از این نیز شماری از پژوهشگران در این زمینه مطالعاتی داشته و مقالاتی نگاشته‌اند اما نظر بدان که در ماده ۲۱۶ قانون مدنی^۲ از حکم به لزوم مبهم نبودن مورد معامله، «موارد خاصه» استثناء شده و علم اجمالی به مورد معامله کافی دانسته شده، بسیاری از مقالات با این پرسش اصلی نگاشته شده‌اند که معیار تعیین این «موارد خاصه» چیست؟ برخی از مقالات، «عقود مسامحه‌ای، مشارکتی و بلاعوض» را مصداق «موارد خاصه» دانسته‌اند (دنکوب، محمدی کردخیلی، ۱۳۹۷؛ سکوتی نسیمی، رضائیان عمران، ۱۳۹۵) و برخی نیز معاملاتی که از نگاه عرف، خطرناک نباشد را مصداق این استثناء شمرده‌اند (صفایی، ۱۳۹۱؛ بهرامی احمدی، ۱۳۹۵) و در برخی از کتب حقوقی نیز صرفاً «تصریح قانون‌گذار»، معیار شناخت «موارد خاصه» دانسته شده است (امامی، ۱۳۷۷، ۱/۲۱۳-۲۱۴).

اما نکته مشترک میان همه این مقالات آن است که نگارندگان آنها، عمدتاً از زاویه حقوقی به مسئله نگریسته‌اند و از کنار مستندات فقهی اشتراط تعیین تفصیلی

۱. روایت مرسله ابن بکیر (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵/۱۹۵) نیز مضمونی مشابه همین روایت دارد.

۲. «مورد معامله باید مبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است».

ثمن در متن قرارداد، عبوری گذرا داشته‌اند به طوری که از روایات مطرح شده برای اثبات اشتراط تعیین مقدار مبیع، جز روایت «نهی از غرر» را مطرح نکرده‌اند و در بررسی این روایت نیز از پژوهش کامل نسبت به ابعاد سندی و دلالتی آن خودداری نموده‌اند؛ این در حالی است که روایات بسیار دیگری برای اشتراط تعیین تفصیلی مبیع در متن قرارداد وجود دارد و چه بسا فقیه، ضمن پذیرش نقدهای مطرح شده در این مقالات نسبت به سند و دلالت حدیث نهی از غرر، به خاطر سایر روایات، حکم به بطلان قرارداد فاقد تعیین مبیع نماید و لذا نقد و بررسی آن ادله نیز نقشی محوری در تعیین سرنوشت مسئله دارد.

بله، در مقاله «درنگی در ادله مشروع نبودن بیع گراف»، فقط دو روایت از این روایات نیز مورد بررسی قرار گرفته است (عبیدوای، امینی و محمدیان، ۱۳۹۵، ۹۴ و ۹۸). هم‌چنین در برخی از نگاشته‌های پیرامون قاعده نفی غرر در معاملات، ابعاد سندی و دلالتی حدیث نفی غرر به خوبی مورد بررسی قرار گرفته است (علیدوست، ۱۳۸۲؛ علیدوست، ۱۳۹۶، ۱۱۱-۱۴۱)؛ اما با این وجود، نظر به دو نکته، نگارش مقاله‌ای جدید در این زمینه لازم به نظر می‌رسد:

الف: در هیچ‌یک از این مقالات، همه روایاتی که فقها برای اشتراط تعیین مقدار مبیع در متن قرارداد مورد استناد قرار داده‌اند، طرح و بررسی نشده است و از چهار روایت مطرح شده برای نظریه اشتراط، هیچ یاد نشده است.

ب: علاوه بر روایاتی که فقها برای اشتراط تعیین مقدار مبیع مطرح کرده‌اند، روایاتی در باب سلف وجود دارد که سند و دلالت کاملاً قابل قبولی بر اشتراط داشته، در نتیجه بحث تأثیر به‌سزایی دارد.

ادله عامه اشتراط علم به مبیع (شامل انواع مبیع از لحاظ معیار اندازه‌گیری)

دلیل اول: حدیث نهی از بیع غرر

شیخ انصاری عمده دلیل اشتراط این شرط را حدیث نبوی «نهی از بیع غرر»

دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۴/۲۱۰).

دلالت حدیث مبتنی بر این دو مقدمه است:

الف: معامله‌ای که در آن طرفین قرارداد علم به مقدار عوضین نداشته باشند، مصداق بیع غرر است.

به همین دلیل شیخ انصاری پس از نقل کلمات بسیاری از لغویان در بیان معنای «غرر» می‌فرماید: «همگان متفق‌اند بر این که «جهالت» در معنای غرر اخذ شده است چه جهل به اصل وجود یکی از عوضین، چه جهل به حصول آن به کسی که باید به او منتقل شود و چه جهل به صفات کمی یا کیفی» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۱۷۸/۴).
ب: چون اثر مطلوب در معاملات، نقل و انتقال است، اصل اولی آن است که نهی از آن‌ها ظهور در ارشاد به بطلان دارد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۱۸۷؛ خوئی، ۱۴۲۲ق، ۲۴۱/۲). مؤید آن که ظاهراً هیچ فقیهی حکم به حرمت تکلیفی یا کراهت بیع غرری نکرده است.

نتیجه: علم به مقدار عوضین، شرط صحت عقد بیع است.

بررسی سند روایت

اگر «دعائم الإسلام» را از منابع روایی امامیه بدانیم،^۱ این کتاب تنها کتاب حدیثی شیعه است که مطمئناً این روایت را نقل نموده است (مغربی، ۱۳۸۵ق، ۲۱/۲). زیرا اگرچه این روایت در «عیون أخبار الرضا علیه السلام» (صدوق، ۱۳۷۸، ۴۶-۴۵/۲) و نیز در یک نسخه از کتاب «فقه الرضا علیه السلام» (منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱۴۰۶ق، ۸۴) مطرح شده، اما احتمال خطا و زیاده در این دو متن بسیار زیاد است؛ چرا که اولاً هیچ ارتباطی میان پیش و پس این متن با نهی از بیع الغرر به نظر نمی‌رسد و ثانیاً کافی و تهذیب هم هریک با سندی مستقل، روایتی شبیه این روایت را نقل کرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳۱۰/۵؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، تهذیب، ۱۸/۷)، اما در آن‌ها نهی از بیع الغرر مطرح نشده است. اما بر فرض، وجود این روایت در این دو کتاب احراز شود، باز وجهی برای

تعیین مقدار مبیع در
متن قرارداد بیع
۱۶۷

۱. بزرگانی چونان علامه مجلسی نگارنده این کتاب را قائل به امامت ائمه اثنی عشر می‌دانند که از خوف خلفاء اسماعیلی مذهب، از ائمه پس از امام جعفر صادق علیه السلام هیچ حدیثی نقل نکرده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۳۸/۱).
اما در مقابل برخی از بزرگان هم چون آیت الله مرعشی نجفی و آیت الله سیستانی، وی را اسماعیلی مذهب می‌دانند (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ۳۶۸/۱؛ سیستانی، ۱۴۱۴ق، ۶۳).

تصحیح سند این روایت نیست زیرا سند «دعائم الإسلام» و «فقه الرضا علیه السلام» مبتلا به ارسال است و از راویان روایت «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، حتی یک نفر هم شناخته شده نیست.

ولی این روایت نه تنها در بسیاری از منابع روایی عامه مطرح شده (شافعی، ۱۴۱۰ق، ۳۰۵/۷؛ قاضی ابویوسف، بی تا، ۱۰۰/۱؛ سرخسی، ۱۴۱۴ق، ۹/۱۳؛ ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹ق، ۳۱۲/۴؛ بیهقی، ۱۴۱۲ق، ۱۴۷/۸؛ ابن حزم اندلسی، ۱۴۳۶ق، ۴۰/۸؛ ابن قدامة، ۱۳۸۸ق، ۱۵۱/۴؛ طبرانی، بی تا، ۱۰۰/۱؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ۳۵۷/۴)، بلکه فقهای بزرگ امامیه - از جمله سید مرتضی و ابن ادریس حلی که خبر واحد ظنی را حجت نمی دانند - آن را مکرر به صورت جزمی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اسناد داده اند (از آن جمله رک: شریف مرتضی، ۱۴۱۵ق، ۴۳۶؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، الخلاف، ۵۵/۳؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۴۱/۲ و ۲۹۰ و ۳۲۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ۴۸/۱۰ و ۲۱۱؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۷۵/۲) به طوری که - به تعبیر شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۰۶/۴) - «مشهور میان مسلمانان» شده است و لذا اطمینان به صدور آن حاصل می شود.

البته اطمینان به صدور این روایت برای برخی از بزرگان حاصل نشده و حکم به ضعف سندی این روایت فرموده اند (سید مجاهد، بی تا، ۱۵۵؛ خوئی، ۱۴۱۷ق، ۳۱۸/۵؛ قمی، ۱۴۰۰ق، ۳۱۰/۳).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۳

زمستان ۱۴۰۲

۱۶۸

بررسی دلالت روایت

گذشته از آن که ظهور نهی از معامله بر فساد آن مورد پذیرش همگان نبوده، برخی از بزرگان منکر آن شده اند (قمی، ۱۴۰۰ق، ۳۱۱/۳)، اشکالات دیگری به دلالت این حدیث شریف و حجیت این دلالت مطرح است:

اشکال اول: «غرر» بر معامله مورد بحث صدق نمی کند زیرا هیچ یک از معانی مطرح شده توسط لغت نگاران برای لفظ غرر، همسانی مفهومی یا مصداقی با «نامعلوم بودن مبیع» ندارد؛ توضیح آن که:

الف: قریب به اتفاق لغت نگاران نام آور، «غرر» را - خصوصاً در توضیح همین حدیث - مرادف «خطر» دانسته اند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۳۴۵/۴؛ جوهری، ۱۴۱۰ق، ۷۶۷/۲)؛

ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۳۸۰/۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۶۰۳؛ حمیری، ۱۴۲۰ق، ۴۸۷۴/۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۱/۵؛ فیومی، بی تا، ۴۴۴/۲؛ واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ۲۹۹/۷). مؤید آن هم این که صاحب جواهر نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این مرسله را نقل می کند: «الغرر عمل ما لا یؤمن معه الخضر». غرر انجام کاری است که با آن ایمنی از خطر نیست (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۸۷/۲۲).

در صورتی که مقصود از غرر در این حدیث، همین معنا باشد، به روشنی نمی توان طرفین قرارداد را در هر معامله ای که مقدار مبیع آن مشخص نیست، در معرض خطر عقلانی^۱ دانست بلکه در معاملاتی که در آغاز مقاله به عنوان نمونه مطرح شد، ترک معامله به خاطر احتمال خطر، کاملاً غیر عقلایی به نظر می رسد و لذا روایت بیش از این را بیان نمی کند که: طرفین قرارداد باید سازوکارهای مشخص و معقولی را برای تعیین مبیع در نظر بگیرند و معامله ای که در آن مقدار مبیع به کلی فروگذار شده یا سازوکار دقیق و مانع خطر و اختلافی برای تعیین مبیع در آن طراحی نشده، باطل است. از این رو می بینیم که شهید اول نیز برای رد استدلال برخی به این حدیث برای بطلان گونه خاصی از بیع، به همین نکته تمسک فرموده اند که «غرر احتمالی است که عرف مردم از آن اجتناب می کنند و اقدام کننده بر آن را توییح می نمایند» (شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۷۵/۲). حال آن که معامله مورد بحث هرگز این گونه نیست.

تعیین مقدار مبیع در
متن قرارداد بیع
۱۶۹

ب: برخی از نگاهشته های معتبر لغوی، «غرر» را به «خدعه و فریب» معنا کرده اند (جوهری، ۱۴۱۰ق، ۷۶۷/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷، ۳۵۳/۳) و برخی از فقها نیز همین معنا را معنای اصلی این واژه دانسته اند (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ۲۷۷/۳؛ ایروانی، ۱۴۰۶ق، ۱۹۳/۱؛ شهیدی، ۱۳۷۵ق، ۳۶۸/۲).

بر این اساس نیز روایت فقط بیانگر نهی از معامله ای است که در آن یکی از طرفین قرارداد از حربه نیرنگ و مکر به طرف دیگر بیع بهره می برد حال آن که به روشنی این نیز ملازمه ای با «جهل به مقدار مبیع» ندارد و ممکن است طرفین قرارداد

۱. این قید را از آن جهت به کلمات لغوین افزودیم که به روشنی هر معامله ای مستلزم اندکی ریسک و خطر می باشد و خطر اندک و غیر عقلایی در نظر عرف نمی آید تا لغوی آن را با قیدی اخراج نماید پس کسانی که از این روایت، نهی از بیع غرری را برداشت کرده اند، مقصودشان خطر عقلانی است.

بدون قصد هیچ گونه نیرنگ و فریبی، فرآیند مشخصی را برای تعیین مبیع در آینده پیش‌بینی کنند حال آن که خود در هنگام عقد، هیچ اطلاع دقیقی از مقدار آن نداشته باشند.

ج: در عبارت برخی از لغت‌نگاران نیز تفسیر «غرر» به «غفلت» به چشم می‌خورد (جوهری، ۱۴۱۰ق، ۷۶۷/۲؛ مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ۲۰۶/۷).

در این صورت نیز به روشنی نمی‌توان بطلان معامله مورد بحث را از روایت برداشت نمود زیرا در این گونه از معاملات، طرفین قرارداد با کمال دقت و هوشمندی، مبیعی را که طی فرآیندی منضبط، در آینده مشخص خواهد شد را مورد توافق قرار داده‌اند و هیچ گونه غفلی از این ناحیه ندارند.

به هر حال - همان‌طور که امام خمینی فرموده‌اند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۳/۲۹۶-۲۹۷) - اخذ «جهالت» در معنای «غرر» را در کلام هیچ‌یک از دانشمندان علم لغت نیافتیم و روشن است که صرف نشأت گرفتن خطر و فریب از جهالت، به معنای مبطل بودن هرگونه جهالتی نیست.

شبهه این اشکال به دلالت حدیث - مبنی بر عدم ملازمه مفهومی و مصداقی میان «غرر» و «جهالت» - در کلمات برخی از بزرگان نیز بیان شده است (لاری، بی‌تا، ۲۲۹/۲؛ خوئی، ۱۴۱۷ق، ۵/۲۵۹ و ۳۲۷؛ قمی، ۱۴۰۰ق، ۳/۳۳۵).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال نهم، شماره پیاپی ۳۳
زمستان ۱۴۰۲
۱۷۰

دلیل دوم: اجماع

پیش‌تر بیان شد که این زهره برای اشتراط علم به مبیع، نقل اجماع فرموده است اما:

اولاً: غیر از ایشان، هیچ فقیه دیگری را نیافتیم که به طور مطلق، چنین اجماعی را ادعا کرده باشد و لذا این نقل ایشان یقین‌آور نیست و شمول ادله حجیت خبر واحد نسبت به اجماع منقول، با اشکالاتی - از جمله عدم شمول این ادله نسبت به خبر حدسی - مواجه است (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۱/۱۷۹-۱۸۴؛ خوئی، ۱۴۲۲ق، ۱/۱۳۴-۱۳۶).

ثانیاً: وجهی برای حجیت این اجماع وجود ندارد؛ زیرا به احتمال قوی، مدرک مجمعی در این نظر، همان حدیث نفی غرر است که مناقشه در دلالت آن بیان

شد و همین احتمال برای عدم احراز تحقق این اجماع یا ارتکاز متشرعی در عصر معصومین علیهم السلام کافی است.

همین دو اشکال به نقل اجماع شیخ طوسی بر «اشترای علم به مبیع وزنی یا پیمانهای و عدم کفایت مشاهده مبیع» (طوسی، ۱۴۰۷، الخلاف، ۱۶۲/۳) نیز وارد است خصوصاً آن که در کمال تعجب، خود شیخ طوسی در همان کتاب و همان مبحث، در مسئله بعدی حکم به عدم اشترای علم به مقدار مبیع در صورت مشاهده آن فرموده است! (طوسی، ۱۴۰۷، الخلاف، ۱۶۲/۳) و لذا علامه حلی، پس از آن که نظر خود مبنی بر اشترای علم به مقدار اجناس وزنی و پیمانهای را بیان فرموده، بدون آن که نسبت بدان اجماعی نقل کند، نظر دیگر شیخ طوسی را عدم اشترای علم به مقدار مبیع در فرض مشاهده دانسته است (علامه حلی، ۱۴۱۹، ۴۹۵/۲).

هم چنین شهید اول نقل فرموده که شیخ طوسی در مبسوط، مشاهده را برای خرید و فروش اجناس وزنی کافی شمرده است و اصلاً به صحت بیع گزاف گرایش پیدا کرده و سید مرتضی نیز در فرضی که مال سلم باشد، همین مطلب را فرموده است چنان که ابن جنید به صحت خرید و فروش خروار، بدون علم به مقدار ثمن و مبیع قائل شده است؛ البته در صورتی که جنس عوضین با یکدیگر متفاوت باشند (شهید اول، ۱۴۱۷، ۱۹۵/۳).

گفتنی است که پس از ایشان نیز محقق اردبیلی، محقق سبزواری و صاحب حدائق با اشترای علم به مقدار مبیع مخالفت کرده اند (اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۷۷/۸، سبزواری، ۱۴۲۳، ۴۵۶/۱، بحرانی، ۱۴۰۵، ۴۶۳/۱۸ - ۴۶۵).

ادله اشترای علم به مبیع وزنی یا پیمانهای

دلیل اول

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ طَعَامًا عَدْلًا بِكَيْلٍ مَعْلُومٍ ثُمَّ إِنَّ صَاحِبَهُ قَالَ لِلْمُشْتَرِي ائْتِعْ مِنِّي هَذَا الْعِدْلَ الْآخَرَ بِغَيْرِ كَيْلٍ فَإِنَّ فِيهِ مِثْلَ مَا فِي الْآخَرِ الَّذِي ائْتَعْتَهُ قَالَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا أَنْ يَكَيْلَ وَقَالَ مَا كَانَ مِنْ طَعَامٍ سَمَّيْتُ فِيهِ كَيْلًا فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ مُجَازَفَةً هَذَا مَا يُكْرَهُ مِنْ بَيْعِ الطَّعَامِ». حلبی

گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی (پرسیدم) که از دیگری یک لنگه گندم با پیمانه مشخص خریداری کرده و فروشنده به مشتری گفته است که این لنگه دیگر را نیز بدون پیمانه کردن از من بخر که داخل آن نیز به اندازه همان لنگه ای است که از من خریداری کردی، حضرت فرمودند: این معامله صلاحیت ندارد مگر اینکه پیمانه شود؛ و فرمودند: هر طعمی که (هنگام فروش آن) اسم از پیمانه و وزن می آورند را نمی توان گزافه (با حدس و تخمین) فروخت؛ این کار در فروش طعام، مکروه است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱۷۹/۵).

این سند کلینی است اما سند شیخ طوسی به حلبی در این روایت، از طریق حسین بن سعید از صفوان بن یحیی از عبدالله بن مسکان می باشد (طوسی، ۱۴۰۷ق، تهذیب، ۳۶/۷). هم چنین شیخ صدوق نیز این روایت را از طریق عبدالله بن مسکان از حلبی نقل می کنند و وضوح صحت سند ایشان به عبدالله ابن مسکان (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴۶۱/۴ - ۴۶۲)، هم سان وضوح صحت دو سند قبلی است.

استدلال به این روایت نظر بدان است که حضرت اولاً: اخبار بایع از مقدار مبیع را برای صحت معامله دوم کافی نشمرده، این معامله را نیازمند اندازه گیری دانستند؛ ثانیاً: در فراز بعدی، خرید هر طعمی که بر اساس پیمانه معامله می شود را فقط بر اساس اندازه گیری تجویز فرمودند.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال نهم، شماره پیاپی ۳۳
زمستان ۱۴۰۲
۱۷۲

بررسی دلالت روایت

محقق اردبیلی ضمن بیان این که هیچ دلیل شایسته ای برای نظر مشهور مبنی بر اعتبار اندازه گیری کالاهای وزنی یا پیمانه ای نیافته اند، این روایت را قوی ترین دلیل بر این مطلب دانسته اند و با این حال اشکالاتی چند را به دلالت این روایت وارد دانسته اند (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۱۷۷/۸):

اشکال اول: مخالفت روایت با نظر مشهور علما

نخستین اشکالی که محقق اردبیلی به متن روایت وارد دانسته اند، آن است که این روایت بر عدم حجیت اخبار بایع از مقدار مبیع دلالت می کند در حالی که نظر مشهور فقها، حجیت آن است.

نقد و بررسی

اما این اشکال وارد به نظر نمی‌رسد زیرا همان‌طور که صاحب جواهر و محقق خوبی فرموده‌اند: روایت ناظر به صورتی است که اخبار بایع، از روی حدس و گمان باشد و اندازه‌گیری اطمینان‌بخشی صورت نگرفته باشد وگرنه، نه تعبیر «بغیر کیل» صحیح بود و نه «بیع مجازفه» (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲/۴۱۰؛ خونی، ۱۴۱۷، ۵/۳۲۵).

اشکال دوم: اجمال روایت

دومین اشکالی که محقق اردبیلی مطرح کرده‌اند، آن است که این روایت مجمل می‌باشد. اما ایشان هیچ توضیحی درباره‌ی وجه اجمال آن فرموده‌اند. از کلام شیخ انصاری و برخی از تعلیقه‌نگاران به کتاب ایشان برمی‌آید که حدسشان از وجه اجمال مدنظر محقق اردبیلی آن است که: قید، ظاهر در احترازی است پس ظهور عبارت «ما کان من طعام سمیت فیه کیلا» در آن است که خرید و فروش طعام، هم به صورت تسمیه کیل امکان‌پذیر است و هم به صورتی دیگر و چون تقریباً همه‌ی انواع طعام، پیمانه‌ای است، پس «سمیت فیه کیلا» اشاره به پیمانه‌ای بودن میباید بلکه اشاره به اجناسی است که پیمانه کردن در آن‌ها شرط شده است.

تعیین مقدار میباید
متن قرارداد بیع

۱۷۳

به دیگر عبارت: روایت بیان‌گر آن است که اگر هنگام معامله، شرط شد که بایع مثلاً ده پیمانه طعام به مشتری بفروشد، در هنگام تحویل، باید جنسی که قرار است به عنوان میباید تحویل داده شود، پیمانه شود نه آن که به صورت حدسی، مقداری از طعام به عنوان ده پیمانه به مشتری تحویل داده شود. خلاصه روایت دلالتی بر اشتراط علم به مقدار پیمانه میباید ندارد بلکه بر لزوم احراز عمل به متن قرارداد دلالت می‌کند (انصاری، ۱۴۱۵، ۴/۲۱۱؛ خوانساری، بی‌تا، ۱۴۱؛ لاری، بی‌تا، ۲/۲۳۲؛ ایروانی، ۱۴۰۶، ۱/۱۹۸).

به نظر می‌رسد - همان‌طور که محقق همدانی فرموده‌اند (همدانی، ۱۴۲۰، ۳۸۲-۳۸۲) - این اشکال، کاملاً متین بوده، حداقل احراز ظهور «سمیت فیه کیلا»، در «پیمانه‌ای بودن میباید»، بسیار مشکل است.

اشکال سوم: عدم اطلاق روایت نسبت به سایر اقسام مبیع

سومین اشکالی که محقق اردبیلی به روایت مطرح کرده‌اند آن است که این روایت اختصاص به پیمانۀ کردن «طعام» دارد و مشتمل بر عبارت مطلق شامل همه اقسام مبیع نیست.

این اشکال نیز به راستی اشکال درستی است زیرا در طعام، پیمانۀ کردن، طریق عرفی و ساده برای تعیین مبیع است اما این روش در همه گونه‌های مبیع، عرفی یا حتی امکان‌پذیر نیست بلکه مثلاً در معامله فروش نفت درون یک میدان نفتی با وزن و پیمانۀ نامعلوم، طریق عرفی برای تعیین یافتن مبیع، استفاده از معیار «مقدار زمان برداشت» است و در صورت استفاده از این معیار، «بیع مجازفه» صدق نمی‌کند یا لاقلاً مشکوک است. لذا نمی‌توان از این روایت به سایر موارد تعدی کرد چرا که در سایر موارد، احتمال خصوصیت وجود دارد و برای تصحیح آن‌ها، می‌توان به عموماًت صحت تمسک نمود.

اشکال چهارم: عدم ظهور روایت در حکم بطلان

ایشان در چهارمین اشکال خود، به استفاده از تعبیر «یکره» اشاره فرموده‌اند و ظاهراً مقصودشان آن است که این تعبیر ظهوری در بیان حکم بطلان ندارد.

نقد و بررسی

اما این فرمایش با دو اشکال مواجه است:

الف: ایشان در مباحث دیگر، به خاطر روایت «لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ يَكْرُهُ الْحَلَالُ: عَلَى عَلِيٍّ كَارِ حَلَالٍ رَا مَكْرُوهُ نَمِي دَاشْت» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱۸۸/۵)، قائل به ظهور «یکره» در حکم الزامی (حرمت یا بطلان) شده‌اند (اردبیلی، ۱۴۰۳، ۴۷۲/۸ و ۴۸۲) و این با استظهار ایشان در این بحث سازگار نیست.

ب: بی‌تردید تعبیر «کراهت» در عرف روایات، ظاهر در حکم غیر الزامی - که معنای مصطلح در دانش فقه است - نیست و حداقل ظاهر در معنایی اعم از کراهت مصطلح و حکم الزامی است^۱ و لذا منافاتی با ظهور قطعی «لا یصلح»، - که دو بار

۱. از جمله موارد استعمال «یکره» در حکم الزامی رک: کلینی، ۱۴۰۷، ۳۷۷/۴ و ۱۶۵/۵ و ۱۸۸ و ۱۸۹؛ ۲۲۰/۶ و ۴۵۱ و ۵۰۲.

در این روایت به کار رفته - در عرف روایات، در بطلان ندارد.

دلیل دوم

سه حدیث با مضمون مشابه یکدیگر را می توان دلیل دوم به شمار آورد:

الف: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الطَّعَامِ مِمَّا يُكَالُ أَوْ يُوزَنُ هَلْ يَصْلُحُ شِرَاهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ وَلَا وَزْنٍ فَقَالَ أَمَّا أَنْ تَأْتِي رَجُلًا فِي طَعَامٍ قَدْ اكْتَيْلَ أَوْ وَزِنَ فَيَشْتَرِي مِنْهُ مَرَابِحَةً فَلَا بَأْسَ إِنْ أَنْتَ اشْتَرَيْتَهُ وَلَمْ تَكُلْهُ أَوْ تَرِنَهُ إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنٍ فَقُلْتَ عِنْدَ النَّبِيِّ إِيَّيْ أُرِيحُكَ فِيهِ كَذَا وَكَذَا وَقَدْ رَضِيْتُ بِكَيْلِكَ أَوْ وَزْنِكَ فَلَا بَأْسَ». سماعه گوید: [از امام عليه السلام] درباره خریدن طعامی که پیمانۀ یا وزن می شود، پرسیدم که آیا خرید آن بدون پیمانۀ و وزن، صلاحیت (نقل و انتقال) دارد؟ حضرت فرمود: اگر تو نزد شخصی می روی برای (خرید) طعامی که پیش تر پیمانۀ شده یا وزن شده، پس از او به نحو مَرَابِحَة (آن را) می خری، اشکال ندارد اگر تو بخری و آن را پیمانۀ یا وزن نکنی؛ اگر مشتری اول، آن را با پیمانۀ یا وزن گرفته است و تو به او در هنگام خرید بگویی: «من به تو فلان مقدار سود می دهم و به پیمانۀ یا وزنی که کردی، راضی هستم»، در این صورت اشکالی ندارد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱۷۸/۵).

تعیین مقدار مبیع در متن قرارداد بیع

۱۷۵

شیخ طوسی نیز همین حدیث را با تفاوت اندکی در متن و این سند نقل فرموده است:

۲. اگرچه صاحب حدائق و آقای خوئی، ظاهر این لفظ در موارد بیان حکم تکلیفی را هم «حرمت» می دانند (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۲۲۶/۱۹؛ خوئی، ۱۴۲۸ق، ۴۴۹/۲۷ و ۱۴۵/۳۲) اما ما در این بحث به بیش تر از ادعای ظهور این تعبیر در «نفی صلاحیت و قابلیت» در مواردی که روایت درصدد بیان حکم وضعی و ترتب یا عدم ترتب اثر مطلوب هستند، نیازی نداریم. از نمونه های بسیاری که می توان برای این مطلب شاهد آورد، به چند نمونه در کتاب کافی بسنده می کنیم: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳۹۶/۳؛ ۳۶۷/۴؛ ۱۳۵/۵ و ۲۲۸ و ۴۲۰ و ۱۷۸ و ۴۴۵.

۳. هیچ یک از بزرگانی که پیرامون این روایت سخن گفته اند را ندیدیم که عدم اسناد صریح روایت به معصوم عليه السلام را سبب عدم اعتبار روایت شمرده باشد و این ظاهراً از آن جهت باشد که از «ثقة ثقة» گفتن نجاشی در حق سماعه (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ۱۹۳)، معلوم می شود که وی راوی جلیل القدری بوده که محتمل نیست حکم دینی خود را از غیر امام معصوم بپرسد و نظر به نقل ۹۷۰ روایت او از امام صادق عليه السلام در کتب اربعه، به احتمال قوی این سؤال را از محضر ایشان پرسیده است و نه امام کاظم عليه السلام.

«الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، تهذیب،

۳۸/۷).

این حدیث نظر به مفهوم شرطی که در آن به کار رفته، دلالت می‌کند بر آن که اگر مبیع وزنی یا پیمان‌های نه پیش از معامله اندازه‌گیری شده و نه هنگام آن، خرید و فروش آن باطل است.

شیخ انصاری، دلالت این حدیث را روشن‌تر از حدیث پیشین دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۱۲/۴) و ظاهراً دلیل آن، عدم استفاده از تعابیر شبهه‌انگیزی هم‌چون «سمیت فیه کیلا» و «یکره» است که در حدیث قبل مطرح شده بود.

ب: «عَنْهُ عَنِ فَصَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اشترينا طعاماً فرعماً صاحبه أنه كاله فصدقناه وأخذناه بكيله فقال لا بأس فقلت أيجوز أن أبيعته كما اشتريته بغير كيل قال لا أمّا أنت فلا تبعه حتى تكيله». محمد بن حمران گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم طعامی را می‌خریم که صاحب آن می‌گوید پیش‌تر آن را پیمان‌کرده و ما هم او را تصدیق می‌کنیم و با توجه به پیمان‌های که او کرده، از او آن طعام را می‌ستانیم. حضرت فرمود: اشکالی ندارد؛ من گفتم: آیا خود من هم می‌توانم آن را (بدون پیمان‌کردن) بفروشم چنان‌که بدون پیمان‌کردن خریدم؟ فرمود: نه، تو تا آن را پیمان‌کرده‌ای، نفروش (طوسی، ۱۴۰۷ق، تهذیب، ۳۷/۷).

تقریب استدلال به این حدیث نیز آن است که حضرت فروش معامله بر اساس اخبار دیگران به مقدار آن را تجویز نفرمودند و فقط برای اخبار حسی بایع از اندازه آن به اندازه محدودی (در حد جواز خرید از او و نه اعتماد بر آن برای فروش همان کالا) جعل اماریت فرمودند.

ج: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْعَطَّارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ... فَيَقُولُ الرَّجُلُ أَعْطِنِيهِ بِكَيْلِكَ فَقَالَ إِذَا اتَّيَمَّنَكَ فَلَيْسَ بِهِ بَأْسٌ». ابوالعطارد گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: ... شخصی به من می‌گوید: این کالا را با توجه به پیمان‌های که خود کرده‌ای، به من بده؛ حضرت

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۳

زمستان ۱۴۰۲

۱۷۶

۱. نظر به اسناد پیشین، این سند به حسین بن سعید اهوازی رجوع می‌کند.

فرمود: اگر به تو اعتماد دارد، اشکالی ندارد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱۷۹/۵).
این حدیث نیز بر اساس مفهوم شرط، دلالت بر آن دارد که اگر مشتری از گفته
بایع به مقدار مبیع اطمینان حاصل نکند و مقدار مبیع در زمان انعقاد قرارداد برای او
معلوم نباشد، معامله باطل است.

بررسی سند احادیث

حدیث الف: در سند کافی، تنها وثاقت «عثمان بن عیسی» جای بررسی دارد
اما اثبات وثاقت او دشوار نیست زیرا: اولاً: وی مروی عنه صفوان است و طبق یک
مبنای متقن رجالی، اصل بر وثاقت مشایخ وی، بزنتی و ابن ابی عمیر است؛ ثانیاً:
بزرگانی هم چون جناب احمد بن محمد بن عیسی و نیز جناب حسین بن سعید،
فراوان از عثمان بن عیسی نقل روایت فرموده‌اند.^۱

در سند تهذیب نیز تنها کسی که توثیق صریح نشده، «محمد بن سماعه» است؛
اگرچه وی نیز به خاطر روایت بزنتی از او، قابل توثیق می‌باشد اما ظاهراً این نسخه
خطا است و راوی واقعی روایت، «سماعه بن مهران» - که توسط نجاشی و علامه
حلی صریحاً توثیق شده (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ۱۹۳؛ علامه حلی، ۱۳۸۱ق، ۲۲۸) - است زیرا اولاً:
نقل زرعه از محمد بن سماعه را در هیچ سند دیگری نیافتیم اما زرعه، شاگرد سماعه
بن مهران بوده و در کتب اربعه، ۲۹۱ روایت از او وجود دارد؛ ثانیاً: کافی - که
مشهور است ضبط دقیق‌تری نسبت به تهذیب دارد - نیز راوی این روایت را «سماعه»
گزارش نموده و نه «محمد بن سماعه».

حدیث ب: با نظری در قرائن همراه روایت، کاملاً روشن است که مقصود از
«فضالة»، «فضالة بن ایوب» و مقصود از «ابان»، «ابان بن عثمان احمر» می‌باشد
که از اصحاب اجماع است. پس در این سند، تنها کسی که به صراحت توثیق نشده،
«محمد بن حمران» است که توثیق او نظر به این نکته که وی هم مروی عنه بزنتی
و هم مروی عنه ابن ابی عمیر است، امکان‌پذیر می‌باشد.

۱. در کتب اربعه، احمد بن محمد بن عیسی ۱۶۶ روایت و حسین بن سعید ۱۸۸ روایت از او نقل کرده‌اند.

حدیث ج: در این سند، تنها «ابو العطار» توثیق روشنی ندارد و برای توثیق او با سایر روش‌های رجالی نیز وجهی به نظر نمی‌رسد.

بررسی دلالت احادیث

به دلالت این دسته از احادیث، فقط یک اشکال از اشکالات مطرح شده به حدیث قبلی وارد است و آن، عدم اطلاق این احادیث و اختصاص آن‌ها به طعام یا حداکثر، سایر کالاهایی است که طریق عرفی تعیین مقدار آن‌ها، وزن یا پیمانه کردن است و پیش‌تر بیان کردیم که تعدی از این قسم خاص از مبیع به سایر اقسام آن صحیح نیست زیرا تعیین عرفی طعام، به آسانی از طریق وزن یا پیمانه کردن امکان‌پذیر است اما در برخی از سایر اقسام مبیع، تعیین از این دو راه امکان‌پذیر یا عرفی نیست.

دلیل سوم

اگرچه روایات مورد استدلال برای اشتراط علم به مقدار مبیع در کتب فقهی، محدود به همین روایاتی است که نقل شد اما شایسته بود این دو روایت معتبره در باب بیع سلم نیز مطرح شوند:

• «رَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُسَلِّمُ فِي غَيْرِ رِزْعٍ وَلَا تَحْلٍ قَالَ يُسَمَّى كَيْلًا مَعْلُومًا إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره مردی (پرسیدم) که نه در زراعت و نه در نخل (بلکه در کالایی دیگر)، معامله سلم انجام می‌دهد؛ حضرت فرمود: پیمانه معلومی را تا پایان معلومی (برای اداء مبیع) مشخص نماید (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۳/۲۵۹ - ۲۶۰).

• «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ بِالسَّلْمِ كَيْلًا مَعْلُومًا إِلَى أَجَلٍ

۱. وثاقت افراد مذکور در متن که روشن است و اما طریق صحیح شیخ صدوق به روایات صفوان: «و ما كان فيه عن صفوان بن يحيى فقد روته عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى». صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴/۴۴۶.

مَعْلُومٌ...». امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود: معامله سلمی که در آن پیمانانه معلومی تا پایان معلومی مشخص شده باشد، اشکالی ندارد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱۸۴/۵ و شبیه آن: طوسی، ۱۴۰۷ق، تهذیب، ۲۷/۷).^۱

طبیعتاً استدلال به این دو حدیث برای اشتراط علم به کالاهای وزنی، متوقف بر آن است که از مجموعه روایات این مسئله و مسئله ربای معاملی، احراز شود که همواره مبیع پیمانانه‌ای و وزنی، حکم واحدی دارند.

نقد و بررسی

ممکن است گفته شود که «این دو روایت نیز منصرف به همان کالاهای رایج در زمانه معصومین علیهم السلام است که مقدارشان در همان زمان بیع قابل تعیین بود و اطلاقی نسبت به فروش آن دسته از کالاهایی که امروزه در زمان قرارداد، تعیین مقدارشان امکان‌پذیر یا عرفی نیست، ندارد».

اما سخن از این گونه انصراف‌ها به عصر شریعت، می‌تواند اساس بسیاری از احکام فقهی مربوط به زمانه کنونی را بلرزاند و از این جهت با روش فقه سنتی جواهری ناسازگار به نظر می‌رسد.

تعیین مقدار مبیع در
متن قرارداد بیع

۱۷۹

پس تنها تقیید این دو روایت، تقیید به بیع سلم است و تعدی از این گونه بیع به بیع نقد و نسیه، وجهی ندارد خصوصاً آن که محور تفاوت بیع سلم با دو گونه دیگر، مبیع است به طوری که اگر مبیع یک معامله، مشخص و جزئی بوده، قرار بر تحویل آن به مشتری در آینده باشد، بیع سلم خواهد بود و در غیر این صورت، بیع، نقد یا نسیه می‌شود (اصفهانی، ۱۴۲۲ق، ۳۶۹؛ حکیم، صدر، ۱۴۱۰ق، ۸۲/۲؛ خوئی، وحید، ۱۴۲۸ق، ۷۱/۳؛ خمینی، بی‌تا، ۵۴۳/۱؛ مرعشی، ۱۴۰۶ق، ۲۰/۲) و به راستی احتمال دارد که شارع، درباره مبیعی که به واسطه جزئی نبودن و فعلی نبودن زمان تحویل، در معرض ایجاد اختلاف میان طرفین قرارداد است، اندازه‌گیری و علم به مقدار در زمان قرارداد را شرط نماید اما در مبیعی که این چنین نباشد، چنین شرطی نفرماید.

۱. شایان تذکر است که نجاشی، «غیث بن ابراهیم» را توثیق فرموده است؛ نجاشی، ۱۴۰۷ق، ۳۰۵. وثاقت سایر اشخاص این سند هم که کاملاً روشن است.

شایان توجه آن که شرط برآمده از این دو روایت نیز مشکلی برای قرارداد فروش مواد معدنی داخل یک معدن خاص یا نفت درون یک میدان نفتی خاص ایجاد نمی‌کند زیرا با تخصیص مبیع به ماده داخل یک معدن یا میدان خاص، مبیع از حالت کلی و بیع از حالت سلم خارج می‌گردد.

پس در قراردادهای مواد معدنی و استخراج منابع انرژی، در موارد بسیاری که تعیین مقدار مبیع - و لو عرفاً - امکان‌پذیر نیست، اگر معامله سلم نباشد، دلیلی بر بطلان معامله وجود نداشته، طبق اطلاعات باید حکم به صحت آن معاملات نمود.

اشترای علم به مبیع شمارشی (معدود)

دو حدیث در این مقام قابل استدلال به نظر می‌رسد:

حدیث اول

«رَوَى حَمَّادٌ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْجَوْزِ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَعْدَهُ فَيُكَالُ بِمِكْيَالٍ ثُمَّ يُعَدُّ مَا فِيهِ ثُمَّ يُكَالُ مَا بَقِيَ عَلَيَّ حِسَابِ ذَلِكَ مِنَ الْعَدَدِ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ». حلبی نقل می‌کند که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره (بار) گردویی پرسیده شد که نمی‌توانیم آن را بشماریم و لذا مقداری از آن را پیمانہ می‌کنیم (که در هر پیمانہ، چند عدد گردد و وجود دارد) و مقدار بقیه را بر اساس همان مقدار پیمانہ شده، حساب می‌کنیم؛ حضرت فرمود: ایرادی ندارد (صدوق، ۱۴۱۳، ۲۲۳/۳).

این روایت نیاز به بررسی سندی ندارد زیرا هم وثاقت دو راوی مذکور در متن روشن است و هم صحت طریق شیخ صدوق به حماد بن عثمان (صدوق، ۱۴۱۳، ۴۵۳/۴).

شیخ انصاری و آیت‌الله خوئی دلالت این روایت را نظر بدین نکته دانسته‌اند که سائل به اصل بطلان بیع بدون اندازه‌گیری اعتقاد داشته و این امر پیش‌زمینه ذهنی او بوده است و سؤالش تنها از این بوده که آیا باید عملیات اندازه‌گیری مبیع، در کل آن صورت گیرد یا این که می‌توان با اندازه‌گیری مقداری از مبیع و سنجیدن آن نسبت به کل آن، مقدار کل مبیع را به دست آورد؟ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز آن ارتکاز راوی را تقریر فرموده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵، ۲۱۳/۴؛ خوئی، ۱۴۱۷، ۳۲۳/۵).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۳

زمستان ۱۴۰۲

۱۸۰

بررسی دلالت حدیث

اولاً: عمده اشکالی که نسبت به دسته پیشین روایات بیان کردیم، درباره این دسته نیز گفتنی است زیرا به راستی نمی‌توان از اشتراط اندازه‌گیری مبیع در این معاملاتی که طریق عرفی برای تعیین مبیع وجود داشته و انجام آن پیش از قرارداد به سادگی امکان‌پذیر است، اشتراط اندازه‌گیری مبیع در غیر این گونه از معاملات را نیز اثبات کرد.

ثانیاً: سکوت امام علیه السلام در برابر مفروض ذهن پرسش‌کننده، صرفاً در صورتی می‌تواند کاشف از حکم شرعی باشد که سکوت امام علیه السلام منجر به مخالفت عملی او با واقع شود حال آن‌که در این مورد، این چنین نیست و شاید حضرت چون تعیین مقدار مبیع شمارشی پیش از عقد را مستحب می‌دانسته‌اند، به عدم وجوب این عمل تذکری ندادند تا پرسش‌کننده مرتبه بالاتری از مصلحت را به دست آورد.

حدیث دوم

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ أَبَاهُ لَمْ يَكُنْ يَرَى بِأَسَاءٍ بِالسَّلْمِ فِي الْحَيَوَانِ بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجْلِ مَعْلُومٍ». امام صادق علیه السلام نقل فرمود که پدرش در معامله سلم حیوان به اندازه معلوم و تا پایان معلوم (برای تحویل حیوان) ایرادی نمی‌دید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵/۲۲۰).

همه روایان این روایت نیز توسط نجاشی یا شیخ طوسی به صراحت توثیق شده‌اند.^۱ با نظری به روایات معلوم است که حیوان در آن زمان، به صورت شمارشی خرید و فروش می‌شده و نه مثل زمانه کنونی، به صورت وزنی.^۲

۱. برای توثیق «احمد بن محمد بن خالد برقی» ر.ک: نجاشی، فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۷۷ و برای «احمد بن محمد بن عیسی اشعری» ر.ک: طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۵۱ و برای توثیق «علی بن حکم» ر.ک: طوسی، بی‌تا، ص ۲۶۴ و برای توثیق «سیف بن عمیره» ر.ک: نجاشی، فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۱۸۹ و برای توثیق «ابومریم انصاری» ر.ک: نجاشی، فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۲۴۷.

۲. از آن جمله ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵/۱۹۱ و ۱۹۰؛ حمیری، ۱۴۱۳ق، ۲۶۳؛ در این روایات، امام علیه السلام معامله یک حیوان مشخص در مقابل دو حیوان از همان جنس را جایز می‌شمارند بدون این‌که هم‌سانی مقدار عوضین را شرط فرمایند با این‌که معلوم است که معامله دو کالای وزنی یا پیمان‌های هنگامی که هم‌جنس باشند، در صورتی که مقدارشان یکسان نباشد، ربا است؛ پس معلوم می‌شود که حیوان، کالای شمارشی بوده است.

بررسی دلالت حدیث

اما دلالت این حدیث نیز مطلق نیست چرا که:
اولاً: این حدیث اختصاص به معامله سلم دارد و از آن اشتراط علم به مقدار مبیع در معاملات نقد و نسیه بر نمی آید.

ثانیاً: تعیین مقدار حیوان نیز به سادگی بر اساس شمارش، امکان پذیر و عرفی است و احتمال خصوصیت درباره آن قابل انکار نیست و لذا نمی توان از این روایت، به لزوم تعیین مقدار آن دسته از کالاهای شمارشی که تعیین آن در زمان عقد به واسطه شمارش، امکان پذیر یا عرفی نیست، پی برد.

بنابراین دلیلی بر بطلان خرید و فروش سهام شرکتی که در زمان قرارداد، به طور عادی نمی تواند اطلاعات دقیقی از اموال خود ارائه دهد، وجود ندارد بلکه اگر امکان ارائه اطلاعات دقیق از اموال معدود خود را نیز داشته باشد، در صورتی که معامله نقد یا نسیه باشد، نیازی بدان نیست و تعیین سازوکاری منضبط برای تعیین مقدار مبیع در آینده کافی است.

نتیجه گیری

در صورتی که مبیع یک قرارداد بیع، کالای وزنی یا پیمانه ای باشد، علم طرفین به مقدار مبیع در زمان انعقاد قرارداد، شرط است مگر در صورتی که مبیع، از دو ویژگی برخوردار باشد؛ اولاً: تعیین مقدار آن با روش وزن یا پیمانه کردن امکان پذیر یا عرفی نباشد؛ ثانیاً: مبیع، مشخص و جزئی بوده یا قرار بر تحویل آن در زمان معامله باشد (معامله نقد یا نسیه باشد و نه سلم) که در این صورت همان پیش بینی سازوکارهای عرفی در متن قرارداد برای امکان روشن شدن مقدار مبیع در آینده کافی است، به شرطی که این سازوکارها منضبط بوده، به طور طبیعی زمینه اختلاف و خطر را از بین برده باشند. اما در مبیع های شمارشی، صرف پیش بینی این سازوکارهای عرفی و منضبط تعیین مبیع در آینده در متن قرارداد کافی است و تنها در صورتی تعیین مقدار مبیع در زمان قرارداد لازم است که اولاً: تعیین مقدار مبیع در زمان عقد از طریق شمارش، امکان پذیر و عرفی باشد و ثانیاً: معامله سلم باشد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۳

زمستان ۱۴۰۲

۱۸۲

منابع

• قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم. ۱۴۰۹ق. کفایة الأصول، قم: مؤسسة آل البيت علیہ السلام.
۲. ابن ابي شيبة، أبو بكر. ۱۴۰۹ق. المصنف في الأحاديث والآثار. رياض: مكتبة الرشد.
۳. ابن اثير جزري، مبارك. ۱۳۶۷. النهاية في غريب الحديث والآثار، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.
۴. ابن حجر عسقلاني، أحمد. ۱۳۷۹ق. فتح الباري شرح صحيح البخاري، بيروت: دار المعرفة.
۵. ابن حزم اندلسي، علي. ۱۴۳۶ق. المحلى بالآثار، بيروت: دار الفكر.
۶. ابن زهره، حمزة. ۱۴۱۷ق. غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع، قم: مؤسسه امام صادق علیہ السلام.
۷. ابن فارس، احمد بن زكريا. ۱۴۰۴ق. معجم مقائيس اللغة، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي.
۸. ابن قدامة، عبد الله. ۱۳۸۸ق. المغني، ج هشتم، قاهره: مكتبة القاهرة.
۹. ابن منظور، محمد بن مكرم. ۱۴۱۴ق. لسان العرب، ج سوم، بيروت: دار الفكر.
۱۰. اردبيلي، احمد. ۱۴۰۳ق. مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامي.
۱۱. اصفهاني، سيد ابوالحسن. ۱۴۲۲ق. وسيلة النجاة مع تعاليق الإمام الخميني، قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني.
۱۲. اصفهاني، محمد حسين. ۱۴۱۸ق. حاشية كتاب المكاسب، قم: أنوار الهدى.
۱۳. امامي، سيد حسن. ۱۳۷۷. حقوق مدني، نوزدهم، تهران: كتابفروشي اسلاميه.
۱۴. انصاري، مرتضى. ۱۴۲۸ق. فرائد الأصول، نهم، قم: كنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاري.
۱۵. انصاري، مرتضى. ۱۴۱۵ق. المكاسب، يكم، قم: كنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاري.
۱۶. ايرواني، علي. ۱۴۰۶ق. حاشية المكاسب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
۱۷. بحراني، يوسف. ۱۴۰۵ق. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامي.
۱۸. بهرامی احمدی، حمید، نجف آبادی، مرتضی. «معیار تعیین مصادیق مستثنی شده از اصل لزوم علم تفصیلی به مورد معامله». آموزه های حقوقی گواه. پاییز و زمستان ۱۳۹۵ (۳): ۸۳-۱۰۲.
۱۹. بیهقی، ابوبکر. ۱۴۱۲ق. معرفة السنن والآثار. کراتشي: جامعة الدراسات الإسلامية.
۲۰. جوهری، اسماعیل بن حماد. ۱۴۱۰ق. تاج اللغة و صحاح العربية. محقق - مصحح: احمد عبد الغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين.

تعیین مقدار مبیع در
متن قرارداد بیع

۱۸۳

۲۱. حکیم، سید محسن. ۱۴۱۰ق. منهاج الصالحین (مع تعالیک آیه الله السید محمد باقر الصدر). بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۲۲. حلّی، ابن ادریس. ۱۴۱۰ق. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. ج دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۳. حلّی، حسن بن یوسف. ۱۳۸۱ق. خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال. دوم، نجف: منشورات مطبعة الحیدریة.
۲۴. حلّی، حسن بن یوسف. ۱۴۱۴ق. تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسة آل البيت علیہ السلام.
۲۵. حلّی، حسن بن یوسف. ۱۴۱۹ق. نهاية الأحكام في معرفة الأحكام. قم: مؤسسة آل البيت علیہ السلام.
۲۶. حمیری، عبد الله بن جعفر. ۱۴۱۳ق. قرب الإسناد. قم: آل البيت علیہ السلام.
۲۷. حمیری، نشوان بن سعید. ۱۴۲۰ق. شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام. بیروت: دار الفكر المعاصر.
۲۸. خمینی، سید روح الله. ۱۴۲۱ق. کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۹. خمینی، سید روح الله. بی تا. تحریر الوسيلة. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
۳۰. خوانساری، محمد. بی تا. الحاشية الأولى علی مکاسب، بی جا: بی نا.
۳۱. خوئی، سید ابوالقاسم. ۱۴۲۲ق. مصباح الأصول (مباحث الألفاظ). مقرر: سید محمد سرور بهسودی، قم: مکتبة الداوری.
۳۲. خوئی، سید ابوالقاسم. ۱۴۱۷ق. مصباح الفقاهة. مقرر: محمد علی توحیدی، قم: انصاریان.
۳۳. خوئی، سید ابوالقاسم. ۱۴۱۸ق. موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
۳۴. خوئی، سید ابوالقاسم. ۱۴۲۸ق. منهاج الصالحین (مع تعالیک آیه الله الشیخ حسین الوحید). پنجم، قم: مدرسه امام محمد باقر علیہ السلام.
۳۵. دنکوب، ابوالفضل و محمدی کردخیلی، حمید. ۱۳۹۷. بررسی علم تفصیلی و کفایت علم اجمالی در معاملات، کنفرانس ملی اندیشه های نوین و خلاق در مدیریت، حسابداری مطالعات حقوقی و اجتماعی، ارومیه، <https://civilica.com/doc/۸۲۵۰۹۰>.
۳۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۴۱۲ق. مفردات ألفاظ القرآن. بیروت، دمشق: دار العلم.
۳۷. سبزواری، محمد باقر. ۱۴۲۳ق. کفایة الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۸. سرخسی، محمد بن أحمد. ۱۴۱۴ق. المبسوط، بیروت: دار المعرفة.
۳۹. سکوتی نسیمی، رضا، رضائیان عمران، نسرین. «تأملی در قلمرو لزوم علم تفصیلی و کفایت علم اجمالی به مورد معامله». کانون وکلای دادگستری. تابستان ۱۳۹۵ (۴۲): ۱۵-۴۲.
۴۰. سیستانی، سید علی. ۱۴۱۴ق. قاعدة لا ضرر و لا ضرار. قم: دفتر آیه الله سیستانی.
۴۱. شافعی، محمد بن ادریس. ۱۴۱۰ق. الأم. بیروت: دار المعرفة.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۳

زمستان ۱۴۰۲

۱۸۴

۴۲. شریف مرتضی، علی بن حسین. ۱۴۱۵ق. الانتصار في انفرادات الإمامية. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۳. شهید اول، محمد بن مکی. ۱۴۱۴ق. غایة المراد في شرح نکت الإرشاد. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۴. شهید اول، محمد بن مکی. ۱۴۱۷ق. الدروس الشرعية في فقه الإمامية. دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۵. شهیدی، میرزافتاح. ۱۳۷۵ق. هدایة الطالب إلي أسرار المكاسب. تبریز: چاپخانه اطلاعات.
۴۶. صدوق، محمد بن علی. ۱۳۷۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام. تهران: نشر جهان.
۴۷. صدوق، محمد بن علی. ۱۴۱۳ق. من لا یحضره الفقیه. دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۸. صفایی، سید حسین. «نگاهی دیگر به ضابطه کفایت علم اجمالی در (مورد معامله)»: تفسیر ماده ۲۱۶ قانون مدنی بر مبنای قاعده غرر». تحقیقات حقوقی. پاییز ۱۳۹۱ (۵۹): ۴۱-۶۱.
۴۹. طبرانی، سلیمان بن أحمد. بی تا. المعجم الأوسط. قاهرة: دار الحرمین.
۵۰. طوسی، محمد بن حسن. ۱۴۰۷ق. الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۱. طوسی، محمد بن حسن. ۱۴۰۷ق. تهذیب الأحکام. چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۵۲. طوسی، محمد بن حسن. ۱۴۲۷ق. الأبواب (الرجال). سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۳. طوسی، محمد بن حسن. بی تا. الفهرست. نجف: المكتبة الرضوية.
۵۴. عیدوای، قاسم، امینی، راضیه، محمدیان، علی. «درنگی در ادله مشروع نبودن بیع گزاف». فقه. پاییز و زمستان ۱۳۹۵، سال بیست و سوم (۲): ۹۱-۱۰۹.
۵۵. علیدوست، ابوالقاسم. «قاعده نفی غرر در معاملات». اقتصاد اسلامی. ۱۳۸۲ (۹): ۸۹-۱۰۶.
۵۶. علیدوست، ابوالقاسم. ۱۳۹۶. فقه و حقوق قراردادها. ادله عام روایی. سوم، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵۷. فراهیدی، خلیل بن احمد. ۱۴۱۰ق. کتاب العین. دوم، قم: نشر هجرت.
۵۸. فیومی، احمد بن محمد. بی تا. المصباح المنیر. قم: منشورات دار الرضی.
۵۹. قاضی أبو یوسف، یعقوب. بی تا. الخراج. قاهره: المكتبة الأزهرية للتراث.
۶۰. قمی، سید تقی. ۱۴۰۰ق. دراساتنا من الفقه الجعفري. قم: مطبعة الخيام.
۶۱. کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۴۰۷ق. الکافی. چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۶۲. لاری، سید عبدالحسین. بی تا. التعلیقة علی المكاسب. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۶۳. مجاهد طباطبایی، سید محمد. بی تا. المناهل. قم: مؤسسة آل البيت (ع).
 ۶۴. مجلسی، محمد باقر. ۱۴۰۳ق. بحار الأنوار. دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربي.

۶۵. مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین. ۱۴۰۶ق. *منهاج المؤمنین*. قم: انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۶۶. مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین. ۱۴۱۵ق. *القصاص علی ضوء القرآن و السنة*. قم: انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۶۷. مصطفوی، حسن. ۱۴۰۲ق. *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: مرکز کتاب لترجمة و النشر.
۶۸. مغربی، نعمان بن محمد. ۱۳۸۵ق. *دعائم الإسلام*. دوم، قم: مؤسسه آل‌البتیة.
۶۹. منسوب به علی بن موسی الرضا علیه السلام. ۱۴۰۶ق. *صحیفة الرضا. مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام.*
۷۰. نجاشی، ابو الحسن. ۱۴۰۷ق. *فهرست أسماء مصنفی الشيعة*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷۱. نجفی، محمد حسن. ۱۴۰۴ق. *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*. هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
۷۲. واسطی زبیدی، سید محمد مرتضی. ۱۴۱۴ق. *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: دار الفکر.
۷۳. همدانی، رضا. ۱۴۲۰ق. *حاشیة کتاب المکاسب*. بی‌جا: بی‌نا.

References

- Civil Code of the Islamic Republic of Iran.
- 1. 'Abīdāwī, Qāsim; Amīnī, Rāḍīyah; Muḥammadīyan, 'Alī. *Darangī dar Adillah-yi Mashrū' Nabūdan-i Bay'-'i Guzāf*. Fiqh, 2016, 23; 2, 91-109.
- 2. Al- Qāḍī Abū Yūsuf, Ya'qūb ibn Ibrāhīm. n.d. *Kitāb al-Khirāj*. Cario: al-Maktabat al-Azharīyat lil Turāth.
- 3. 'Alam al-Hudā, 'Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Murtaḍā). 1994/1415. *Al-Intiṣār fī Infrādāt al-Imāmīyah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
- 4. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1993/1414. *Ghāyat al-Murād fī Sharḥ Nukat al-Irshād*. Qom: Būslān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablighāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī 'Ilmīyyi-yi Qom).
- 5. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1997/1417. *al-Durūs al-Shar'īyya fī Fiqh al-Imāmīyya*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
- 6. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1994/1415. *Kitāb al-Makāsib*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thānīyya li Milād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۳

زمستان ۱۴۰۲

۱۸۶

7. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2007/1428. *Farā'id al-Uṣūl*. 5th. Qom: Majma' al-Fikr al-Islāmī.
8. al-Ardabīlī, Aḥmad Ibn Muḥammad (al-Muḥaqqiq al-Ardabīlī). 1982/1403. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Aḍḥḥān*. Edited by Mujtabā allraqī. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
9. al-Baḥrānī, Yūsuf Ibn Aḥmad (al-Muḥaqqiq al-Baḥrānī). 1984/1405. *al-Ḥadā'iq al-Nāḍira fī Ahkām al-'Itrat al-Tāhira*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
10. Al-Bīḥaqī, Abī Bakr Aḥmad ibn al-Ḥusayn ibn 'Alī. 1993/1412. *Ma'rifat al-Sunnan wa al-Āthār*. Karachi: Jāmi'at al-Dirāsāt al-Islāmīyah.
11. Al-Farāḥīdī, Khalīl ibn Aḥmad. 1989/1410. *Kitāb al-'Ayn*. Qom: Mu'assasat Dār al-Hijra.
12. Al-Fayyūmī, Abul'Abbās Aḥmad ibn Muḥammad. n.d. *Al-Miṣbāḥ al-Munīr fī Sharḥ al-Kabīr lil Rāfi'ī*. Qom: Manshūrāt Dār al-Raḍī.
13. al-Ḥā'irī, al-Ṭabātabā'ī al-Mujāḥid. n.d. *Kitāb al-Manāhil*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
14. al-Ḥakīm, al-Sayyid Muḥammad Sa'īd. 1990/1410. *Minḥāj al-Ṣāliḥīn*. Beirut: Dār al-Ta'aruf lil Maṭbū'āt.
15. Al-Hamadānī, Riḍā ibn Hādī. 1999/1420. *Ḥāshiyat Kitāb al-Makāsib*. 1st.
16. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1961/1381. *Khulāṣat al-Aqwāl fī Ma'rifat Aḥwāl al-Rijāl (Rijal al-'Allāma al-Ḥillī)*.
17. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1993/1414. *Tadhkirat al-Fuqahā'*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
18. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1998/1419. *Nihāyat al-Ahkām fī Ma'rifat al-Ahkām*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
19. al-Ḥimyarī, 'Abd Allāh. 1995/1413. *Qurb al-Isnād*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
20. al-Ḥimyarī, Nashwān Ibn Sa'īd. 1999/ 1420. *Shams al-'Ulūm wa ḍawā' Kalām al-'Arab min al-Kulūm*. Beirut: Dār al-Fikr.
21. al-Ḥusaynī al-Ḥalabī, Hamzat ibn 'Alī (Ibn Zuhra). 1996/1417. *Ghunyat al-Nuzū' ilā 'Ilmāy al-Uṣūl wa al-Furū'*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Sādiq.
22. al-Ḥusaynī al-Sīstānī, al-Sayyid 'Alī. 1995/1414. *Qā'idat lā Ḍarar wa lā Ḍirār*. Qom: Maktab al-Sayyid al-Sīstānī.
23. 'Alīdūst, Abulqāsim. 2017/1396. *Fiqh wa Ḥuqūq-i Qarār Dādḥā, Adillih-yi 'Ām-i Riwayī*. 3rd. Qom: Pazhūhishgāh-yi Farhang wa Andīshih-yi Islāmī.
24. 'Alīdūst, Abulqāsim. *Qā'idih -yi Nafy-yi Gharar dar Mu'āmilāt*. Iqtisād-i Islāmī, 2003, 9, pp: 89-106.
25. al-Īrawānī, 'Alī. 1985/1406. *Ḥāshiyat al-Makāsib*. 1st. Tehran: Wizārat-i Farhang wa Irshād-i Islāmī.
26. al-Iṣfahānī, al-Sayyid Abū al-Ḥasan. 2001/1422. *Wasīlat al-Nijāt*. Qom: Mu'assasat

- Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī
27. Al-İşfahānī, Muḥammad Ḥusayn. 1997/1418. *Hāshīyat Kitāb al-Makāsib*. 1st. Qom: Anwār al-Hudā.
 28. al-Jawharī, Ismā'il Ibn Ḥammād. 1987/1407. *al-Şiḥah: Tāj al-Lughat wa Şiḥah al-'Arabīyyah*. 1st. Edited by Aḥmad 'Abd al-Ghafūr 'Aṭār. Beirut: Dār al-'Ilm lī al-Malāyīn.
 29. Al-Khāwansārī, Muḥammad. n.d. *al-Hāshīyat al-Ūlā 'Alā al-Makāsib*. n.p.
 30. al-Khurāsānī, Muhammad Kāzīm (al-Ākhund al-Khurasānī). 1989/1409. *Kifāyat al-Ūşūl*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li İhyā' al-Turāth.
 31. al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya'qūb (al-Shaykh al-Kulaynī). 1987/1407. *al-Kāfī*. 14th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
 32. Al-Lārī, Sayyid 'Abd al-Ḥusayn. n.d. *al-Ta'liqat 'Alā al-Makāsib*. 1st. Mu'assisat al-Ma'ārif al-Islāmīyah.
 33. al-Maghribī al-Tamīmī, Nu'mān Ibn Muḥammad (Ibn Ḥayyūn). 1965/1385. *Da'ā'im al-Islām wa Dhikr al-Ḥalāl wa al-Ḥarām wa al-Qaḍāyā wa al-Aḥkām 'an Ahl Bayt Rasūl Allāh 'alayh wa 'alayhim Afḍal al-Salām*. 2nd. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li İhyā' al-Turāth.
 34. al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-'Allama al-Majlisī). 1982/1403. *Bihār al-Anwār al-Jāmi'a li Durar Akhbār al-A'imma al-Athār*. 2nd. Beirut: Dār İhyā' al-Turāth al-'Arabī.
 35. Al-Mar'ashī al-Najafī, Sayyid Shahāb al-Dīn. 1985/1406. *Minhāj al-Mu'minīn*. 1st. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
 36. Al-Mar'ashī al-Najafī, Sayyid Shahāb al-Dīn. 1994/1415. *Al-Qiṣāş 'alā Daw Qur'an wa al-Sunnat*. 1st. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
 37. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1957/1377. *Mişbāḥ al-Fiqāhah*. Edited by Muḥammad 'Alī Tawḥīdī. Maktabat al-Dāwarī.
 38. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1997/1418. *Mawsū'at al-Imām al-Khu'ī*. Qom: Mu'assasat İhyā' Āthār al-Imām al-Khu'ī.
 39. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 2002/1422. *Mişbāḥ al-Uşūl*. Taqīrāt Sayyid Muḥammad Surūr Wā'iz Ḥusaynī. Qom: Maktabat al-Dāwarī.
 40. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 2007/1428. *Minhāj al-Şāliḥīn*. Qom: 5th. Madrisih Imām Muḥammad Bāqir ('A).
 41. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Şayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 2002/1421. *Kitāb al-Bay'*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
 42. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Şayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). n.d. *Tahrīr al-Wasīlah*. Qom: Dār al-'Ilm.
 43. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām*. 7th. Edited by 'Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār İhyā' al-Turāth al-'Arabī.
 44. al-Najjāshī, Aḥmad Ibn 'Alī. 1986/1407. *Fihrişt Asmā' Muşannafī al-Shī'ah*. Qom:

- Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
45. Al-Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. 1991/1412. *Mu'jam Mufradāt al-Alfāz al-Qur'ān*. Damascus: Dār al-'Ilm.
46. al-Riḍā, 'Alī Ibn Mūsā (al-Imām al-Ridhā). 1986/1406. *Ṣaḥīfat al-Imām al-Riḍā*. Edited by Muhammad Mahdī Najaf. Mashhad: al-Mu'tamar al-'ālamī li al-Imām al-Riḍā.
47. al-Sabzawārī, al-Sayyid Muḥammad Bāqir (al-Muḥaqqiq al-Sabzawārī). 2002/1423. *Kifāyat al-Fiqh (Kifāyat al-Aḥkām)*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
48. al-Sarakhsī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1993/1414. *al-Mabsūṭ*. Beirut: Dār al-Ma'rifa.
49. Al-Shāfi'ī, Muḥammad ibn Idrīs (Imām Al-Shāfi'ī). 1989/1410. *Al-Umm*. Beirut: Dār al-Ma'rifa.
50. Al-Ṭabarānī, Sulaymān ibn Aḥmad. n.d. *al-Mu'jam al-Awsaṭ*. Cairo: Dār al-Ḥaramayn.
51. al-Ṭabāṭabā'ī al-Qommī, Taqī. 1979/1400. *Dirāsatinā min al-Fiqh al-Ja'farī*. 1st. Qom: Maṭba'at al-Khayyām.
52. al-Tabrīzī, al-Shahīdī, and al-Mīrzā Fattāḥ. 1955/1375. *Hidāyat al-Ṭalīb 'Ilā Asrār al-Makāsib*. 1st. Tabriz: Chāpkhānih-yi Itilā'āt.
53. Al-Ṭūsī al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Al-Abwāb (al-Rijāl)*. 3rd. Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qom).
54. Al-Ṭūsī, Abū Ja'far Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). n.d. *al-Fihriṣṭ*. 1st. Najaf: al-Maktabat al-Raḍawīyah.
55. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Al-Khilāf*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
56. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Tahdhīb al-Aḥkām fī Sharḥ al-Muqni'at lil Shaykh al-Mufīd*. Edited by Sayyid Ḥasan Khurāsānī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.
57. Al-Zubaydī, Sayyid Muḥammad. 1993/1414. *Tāj al-'Arūs fī Jawāhir al-Qāmūs*. 1st. Beirut: Dār al-Fikr.
58. Bahrāmī-Aḥmadī, Ḥamid; NajafĀbādī, Murtaḍā. *Mi'yār-i Ta'yīn-i Maṣādīq-i Muṣṭathnā Shudih az Aṣl-i Luzūm-i 'Ilm-i Tafṣīlī bih Murid-i Mu'āmilih*. Āmūzih-hāyih Ḥuqūqī-yi Guwāh. 2016/1395, 3, pp. 83-102.
59. Dankūb, Abulfaḍl; Muḥammadī-Kurdkhīlī, Ḥamid. 2018/1397. *Barrasī-yi 'Ilm-i Tafṣīlī wa Kifāyat-i 'Ilm Ijmālī dar Mu'āmilāt*. National conference of new and creative ideas in management, accounting, legal and social studies, Orumiyeh: <https://civilica.com/doc/825090>.
60. Ibn Abī Shaybat, Abū Bakr. 1988/1409. *Al-Munṣif fī al-Aḥādīth wa al-Āthār*. Riyadh: Maktabat al-Rushd.
61. Ibn Athīr, Mubārak Ibn Muḥammad. 1989/1367. *al-Nihāya fī Gharīb al-Ḥadīth wa*

- al-Athar*. Qum: Mu'assasat Isma'īliyan.
62. Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn 'Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1999/1378. *'Uyūn Akhbār al-Riḍā ('A)*. 1st. Tehran: Nashr Jahān.
63. Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn 'Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahduruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jmā'at al-Mudarrisīn.
64. Ibn Fārīs, Aḥmad Ibn Fārīs. 1983/1404. *Mu'jam Maqāyīs al-Lughā*. Edited by 'Abd al-salam Muḥammad Harūn. Qom: Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qom).
65. Ibn Ḥajar 'Asqalānī, Aḥmad. 1959/1379. *Fath al-Bārī Sharḥ Ṣaḥīḥ al-Bukhārī*. Beirut: Dār al-Ma'rifa.
66. Ibn Ḥazm, Abū Muḥammad. 2014/1426. *al-Muḥallā bi al-Āthār*. Beirut: Dār al-Fikr al-Islāmīyah.
67. Ibn Idrīs al-Ḥillī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1996/1410. *al-Sarā'ir al-Ḥawī li Tahḥrīr al-Fatāwī*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
68. Ibn Manzūr, Muḥammad Ibn Mukarram. 1993/1414. *Lisān al-'Arab*. 3rd. Beirut: Dār al-Fikr.
69. Ibn Qudāmah al-Maqdisī, Muwaffaq al-Dīn Abū Muḥammad 'Abdullāh ibn Aḥmad b. Muḥammad. 1968/1388. *Al-Muqni' fi Fiqh Aḥmad ibn Ḥanbal*. Cairo: Maktabat al-Qāhirah.
70. Imāmī, Sayyid Ḥasan. 1998/1377. *Ḥuqūq-i Madanī*. 19th. Kitāb Furūshī Islāmīyah.
71. Muṣṭafawī, Ḥasan. 1981/1402. *Al-Taḥqīq fi Kalāmāt al-Qur'ān al-Karīm*. Tehran: Markaz al-Kitāb lil Tarjumat wa al-Nashr.
72. Ṣafāyī, Sayyid Ḥusayn. *Nigāhī Dīgar biḥ Dābiḥiyat-i Kifāyat-i 'Ilm-i Ijmālī dar Murid-i Mu'āmilīh, Tafṣīr-i Mādih-yi 216 Qānūn-i Madanī bar Mabnā-yi Qā'idih-yi Gharar*. Taḥqīqāt-i Ḥuqūqī. 2012, 59, pp 41-61.
73. Sukūti-Nasīmī, Riḍā; Riḍā'iyān-'Umrān, Nasrīn. *Ta'amulī dar Qalamru-yi Luzūm-i 'Ilm-i Tafṣīlī wa Kifāyat-i 'Ilm-i Ijmālī biḥ Murid-i Mu'āmilīh*. Kānūn-i Wukalāyih Dādguṣṭarī, 2016, 42; pp: 15-42.